امپریالیسم فرهنگی و هویت فرهنگی

محمدی، علی

مترجم: بشیر، حسین

«پست امپریالیست»( tsilairepmitsoP )یا «پس از امپریالیسم»توصیفی دیگر از جهانی است‏ که ما در آن زندگی می‏کنیم.از سال 1945 تاریخ‏ جهان به طور عمده درباره مبارزات مردم تحت انقیاد امپراتوری‏های اروپایی قرن نوزدهم برای آزادسازی‏ خود و خلق ملت‏هایی مستقل در آفریقا،آسیای میانه‏ و آسیاست.اما علیرغم نابودی امپریالیسم سیاسی، سلطه اقتصادی غرب بدین معناست که ملت‏های‏ بسیاری از جهان سوم هنوز خود را به وسیله راههای‏ پیچیده‏ای در بند سلطه جوامع صنعتی غربی‏ می‏بینند.بنابراین،ملل جهان سوم،ارائه تعاریفی‏ خودی از توسعه مستقل راه رسیدن به آن را بسیار مشکل یافتند.این زنجیرهای جدید با بندهای قدیم‏ امپریالیسم تفاوت دارند.زنجیرهای جدید که غالبا به نام بندهای«وابستگی»( ycnednepeD )و «امپریالیسم فرهنگی»( larutluC msilairepmI )نامیده می‏شوند به عنوان یکی از اشکال عمده وابستگی معرفی می‏شوند.هدف‏ از این مبحث،بررسی امپریالیسم جدید فرهنگی و نشان دادن اهمیت حیاتی تکنولوژی‏های ارتباطی‏ و جریان محصولات فرهنگی در زنده نگه‏داشتن‏ بندهای وابستگی است.

این پروسه با بررسی جزئیات مورد مطالعه شده‏ بر روی یک کشور جهان سومی به نام«ایران»به‏ تصویر کشیده خواهد شد.گرچه در طی قرن‏ بیستم،انگلیس‏ها و روس‏ها برای دخالت در ایران‏ رقابت داشتند و ایالات متحده آمریکا نقش بزرگی‏ امور داخلی ایران به عهده داشته و به بازگشت شاه‏ \*توسعه سریع بنگاه سخن‏ پراکنی یکی از عناصر اساسی‏ پروژه توسعه جاه طلبانه شاه‏ بود.

به قدرت در سال 1953 کمک کرده است،اما ایران‏ هیچگاه مستقیما مستعمره نبوده است.ایران با دقت‏ زیاد کوشش کرد تا از وسایل ارتباطات جمعی برای‏ نوعی خاص از استراتژی توسعه بهره گیرد،که‏ شدیدا از جانب غرب حمایت می‏شد،اما در نهایت‏ به این نتیجه رسید که هزینه آن به مراتب بیش از منافع‏ آن است.این بررسی یک مطالعه موردی( esaC ydutS )است که می‏تواند برای سایر ملل جهان‏ سوم نیز از دلالت‏های بالایی برخوردار باشد و همچنین از نظر مطالعات اصلی،ولی غیر انتقادی‏ ( lacitirc-noN )،تحلیل‏های ارتباطی مفید فایده‏ باشد.

امپریالیسم چیست؟

امپریالیسم،به طور خلاصه،یعنی تسلط یک‏ ملت بر دیگری است.این سلطه ممکن است به‏ صورت مستقیم یا غیر مستقیم باشد،و ممکن است‏ بر مبنای ترکیبی از کنترل‏های نظامی،سیاسی‏ و اقتصادی باشد.اشکال متفاوتی از روابط سلطه‏گر در طول تاریخ جهان وجود داشته است. از امپراتوری‏های یونان و روم گرفته تا ایران،مغول، چین،عثمانی و بسیاری دیگر.اما اشکالی‏ از امپراتوری که بیشترین تاثیر را در جهان معاصر داشته‏اند مربوط به اروپا،آمریکا و ژاپن بوده است‏ که از قرن نوزدهم شروع و تا قرن بیستم ادامه‏ داشت.امپریالیسم و سلطه‏گری اروپایی‏ها از مراحل گوناگون گذشته است.برخی از روابط سلطه اروپاییان کاملا شکل اقتصادی یا«بازرگانی» داشته است،همانگونه که در سلطه‏گری و استعمار امپراتوری پرتغالی‏ها در دوران گذشته وجود داشت.جایی که قدرت اروپایی منابع مورد نیازش‏ را استخراج می‏کرد که شامل طلا،برده یا عاج‏ از سرزمین تحت سلطه بود.اغلب این روابط سلطه‏گری در آغاز نیاز به اشغال نظامی سرزمین‏ مورد نظر و ادامه حضور نظامی برای تحصیل‏ بهره‏برداری اقتصادی داشت.

در اواخر قرن نوزدهم شکل جدیدی از رابطه‏ گسترش یافت که بر مبنای اشغال رسمی،الحاق، و اداره سرزمین‏ها توسط نیروهای سلطه‏گر بود.

هابسباوم، mwabsboH این رابطه را بدین شکل‏ خلاصه کرده است:

«بین سال‏های 1880 و 1914 میلادی اغلب‏ نقاط جهان که خارج از اروپا و آمریکا قرار داشت‏ عملا به سرزمین‏هایی تقسیم شده بود که تحت‏ فرمانروایی رسمی یا نفوذ غیر رسمی سیاسی،یکی‏ از حکومت‏های قدرتمند که عمدتا شامل کشورهای‏ بریتانیای کبیر،فرانسه،آلمان،ایتالیا،هلند، بلژیک،ایالات متحده آمریکا و ژاپن بود، قرار داشت.»(3)

حدود یک چهارم خشکی کره زمین مابین‏ نیم دوجین حکومت تقسیم شده بود که در طول عمر امپریالیسم بر مبنای قوانین استعماری اداره می‏شد. این شکل از نفوذ و سلطه‏گری سیاسی و اداری‏ مستقیم کمک به ایجاد نوعی از اقتصاد سرمایه‏داری‏ جهانی کرد که در آن نحوه معاملات اقتصادی، جریان مبادله کالا،سرمایه و مردم تا دورافتاده‏ترین‏ نواحی گسترش یافته بود.جهان عملا به دو قطب‏ قوی و ضعیف،پیشرفته و عقب مانده تقسیم شده‏ بود.( mwabsboH ،1989).واکنش‏های‏ متفاوتی در برابر امپریالیسم و نتایج آن به وجود آمد که هم در درون قدرت‏های اصلی(کشورهای‏ غالب)،به صورت جنبش‏های آزادیخواهی‏ (دموکراسی)،سوسیالیسم و حقوق زنان هم‏ در جهان سوم جایی که انقلاب‏هایی مثل مکزیک‏ در سال‏های 1910 و 1920 یا چین در اواخر قرن‏ نوزدهم،یا به صورت رشد حرکت‏های ضد استعماری در جهت آزادی مانند هند،آغاز به‏ رشد کرد.

از سال 1945«جهان پس از جنگ»به عنوان‏ جهانی که با مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و نیز موفقیت جنبش‏های استقلال‏طلبانه آن و به وجود آمدن ملت‏های مستقل سیاسی«جدید»در آفریقا، آسیا و خاورمیانه،مورد معرفی قرار گرفت. بنابراین،برای مثال هند در سال 1947 خود را از زیر یوغ بریتانیا آزاد ساخت،اندونزی در سال‏ 1960 خود را از هلند آزاد کرد.زئیر در سال 1960 از نفوذ بلژیک خود را نجات داد و الجزیره در سال‏ 1992 خود را از فرانسه مستقل کرد(هریس‏ 1987)(4).این پروسه از استقلال سیاسی ممکن‏ است چنین به نظر بیاید که داستان به انتها رسیده است.اما در حقیقت فقط شروعی است به‏ یک تحرک جدید جهانی بود که می‏توان به آن عنوان‏ امپریالیسم فرهنگی یا وابستگی فرهنگی‏ ( larutluC ycnednepeD )بدهیم.وقتی که‏ قدرتهای استعماری بساطشان را جمع کرده و از اداره مستقیم دولتی و اقتصادی در مستعمرات دست‏ برداشتند این حرکت به معنای پایان مداخله آنها نبود.غالبا از خود یک زبان اروپایی به منزله‏ ( augniL acnarF )(5)برای آن کشورها و دولتمردان جدیدش به جای گذاشتند.

آنها از خود ارزش‏ها و گرایشات اروپایی را به‏ جای گذاشتند همچون دین،راههای اداره زندگی‏ مردم،مدل‏های سیاسی،رویه‏های مختلف‏ آموزش و پرورش و آموزش‏های حرفه‏ای، مدل‏های لباس و خیلی از عادات فرهنگی دیگر، که هیچکدام از اینها قبل از سلطه استعمار وجود نداشت.تمام این پدیده‏ها مدت‏ها پس از اینکه فرمانروایی سیاسی و رسمی مستعمره‏ها \*با یک نگاه دقیق به پروسه‏ توسعه در ایران می‏توانیم نمونه‏ روشنی از توسعه اقتصادی‏ وابسته که عمدتا بر مبنای‏ صدور نفت خام و مواد اولیه‏ با وابستگی گسترده به سرمایه‏ خارجی است را مشاهده کنیم.

این وابستگی اقتصادی باعث‏ وابستگی سیاسی و نظامی هم در زمینه تکنولوژی و هم افراد متخصص شده بود.

خاتمه یافته بود ادامه داشت و مدل جدیدی از سلطه‏ را به وجود آورد که استعمار نو ( msilainolocoeN )خوانده می‏شد.استعمار نو جرقه انواع جدیدی از مبارزات را برای از بین بردن‏ این فرهنگ مداخله جویانه در جهان سوم ایجاد کرد. حال اجازه دهید به ساختار جهان سوم نظری افکنده‏ و چگونگی قرار گرفتن مسائل فرهنگی در مرکز توجه سیاست‏های جاری بین المللی را بیازماییم.

هویت فرهنگی در جهان سوم

در حقیقت این جنبش‏های استقلال طلبانه‏ در جهان توسعه یافته بود که بسیاری از مردم را نسبت‏ به ابعاد فرهنگی سلطه استعمار آگاه ساخت.تعداد زیادی از رهبران جهان سوم توجه جدی و مستمر به‏ مقوله آزادی فرهنگی( larutluC modeerF ) کردند.برای مثال یکی از بزرگترین دلمشغولی‏های‏ گاندی زمانی که جنبش استقلال طلبانه هندوستان‏ را رهبری می‏کرد این بود که چگونه یک هویت‏ فرهنگی مستقل ایجاد کند تا بتواند مردم هند را متحد سازد.مردمی که در بیش از 750 هزار روستا پراکنده بودند و به چندین زبان مختلف صحبت‏ می‏کردند.نگرانی گاندی این بود که چگونه یک‏ اتحاد ملی برای مقابله با نفوذ فرهنگی به ارث رسیده‏ از حضور بریتانیا را هدایت کند.گاندی یکبار اعلام‏ کرده بود که:

«من نمی‏خواهم که خانه‏ام از هر طرف دیوار داشته باشد و پنجره‏هایم بسته شود.من می‏خواهم‏ که فرهنگ‏های تمام سرزمینها در خانه من به آزادی‏ هرچه تمامتر رفت و آمد کنند،اما نمی‏خواهم که‏ از خانه‏ام توسط هیچکدام از آنها به بیرون افکنده‏ شوم.»(برگرفته از کتاب هملینک،1983، صفحه 26)(6)

پژواک اندیشه گاندی در اجلاس مهم‏ سال 1973 سران کشورهای غیرمتعهد که در آن‏ قطعنامه مشترک رسمی صادر گردید،اثر خود را گذاشت.در این قطعنامه آمده بود که دامنه‏ فعالیت‏های امپریالیسم تنها در زمینه‏های اقتصادی‏ و سیاسی محدود نگشته بلکه زمینه‏های اجتماعی‏ و فرهنگی را نیز دربرگرفته و سلطه ایدئولوژی بیگانه‏ را بر مردم کشورهای در حال توسعه تحمیل‏ می‏کند.بسیاری از ملل جهان سوم از برتری جهان‏ پیشرفته( decnavdA dlroW )چه در زمینه‏ تکنولوژی‏های ارتباطی و چه در زمینه نرم‏افزارهای‏ ارتباطی،خبر پراکنی،سرگرمی،و سایر محصولات فرهنگی که نتیجه تکنولوژی‏های‏ پیشرفته است آگاه شده و در نتیجه آن فرهنگ و هویت ملی خود را مورد تهدید قرار گرفته‏ می‏دیدند.(هریس،1987)

درک این مسأله خیلی مشکل نیست که ادامه‏ بخشی از سلطه‏گری غرب بر ملت‏های جهان‏ سوم،حتی پس از استقلال رسمی آنان،بر اساس‏ تکنولوژی‏های پیشرفته بویژه تکنولوژی ارتباطات‏ بوده است.اما همچنین بر مبنای یک طرز تفکر و ایدئولوژی بخصوص بود که در بسیاری از نقاط جهان سوم مورد پذیرش قرار گرفته است که تنها یک‏ راه برای توسعه اقتصادی وجود دارد که عبارت از پیروی و تقلید از روند توسعه جوامع سرمایه‏داری‏ صنعتی غرب است.

در سال 1960 زمانی که به نظر رسید تعداد معینی از ملل جهان سوم که رشد اقتصادی سریعی‏ که از آنها انتظار می‏رفت نداشته‏اند،تحلیلگران‏ غربی شروع به طراحی مدل‏ها و تئوری‏های توسعه‏ کرده و به تشریح موانع و انسدادهای( egakcolB ) توسعه که به نظر آنها باعث می‏شد که کشورهای‏ جهان سوم نتوانند مانند غرب رشد کنند اقدام‏ ورزیدند آنچه که در فرهنگ سنتی،طبق توصیف‏ آنها،ارزشمند بود دقیقا هرچیزی بود که بر خلاف‏ جهت پیشرفت سرمایه‏داری غرب نبوده و آنچه که از نظر فرهنگی باید تغییر می‏کرد هر آن چیزی بود که با این پروسه تداخل داشته و در تضاد است.برای‏ طرح و بررسی برخی از این تئوری‏ها،بسیار مناسب است که یک ملت بزرگ خاورمیانه به نام‏ «ایران»که در قلب استراتژی نفتی آمریکا و غرب در منطقه قرار دارد مورد بررسی و آزمون قرار گیرد. ایران یک مورد آموزنده است،زیرا هیچگاه‏ مستقیما مستعمره نبوده است.بنابراین بررسی تأثیر فرهنگ غربی در ایران به روشنی نشان می‏دهد که‏ چگونه تبعیت از استعمار جدید و نیز پس‏گرایی‏ فرهنگی می‏تواند بدون حضور ماشینی حکومت‏ استعمارگر و از فاصله دور اتفاق افتد.

مورد ایران

ایران در مرز جنوبی آسیای مرکزی قرار دارد و از جنوب تا خلیج فارس امتداد می‏یابد.در شمال‏ غربی با ترکیه و در شرق با افغانستان و پاکستان هم‏ مرز است.در سال 1994 دارای جمعیتی بیش از 60 میلیون بود.از نظر ژئوپولتیکی،موقعیت‏ استراتژیک ایران در میان شرق و غرب خیلی‏ حساس است.

رژیم سیاسی ایران تا سال 1979 دیکتاتوری‏ پادشاهی بود،اما پس از آن،2500 سال پادشاهی‏ به وسیله انقلاب ایران تحت رهبری آیت الله خمینی‏ برچیده شد.

رسانه‏ها و توسعه در ایران

با یک نگاه دقیق به پروسه توسعه در ایران‏ می‏توانیم نمونه روشنی از توسعه اقتصادی وابسته‏ که عمدتا بر مبنای صدور نفت خام و مواد اولیه‏ با وابستگی گسترده به سرمایه خارجی است را مشاهده کنیم.این وابستگی اقتصادی باعث‏ وابستگی سیاسی و نظامی هم در زمینه تکنولوژی‏ و هم افراد متخصص شده بود.در سال 1970 صاحبان مشاغل از سراسر جهان در هتل‏های تهران‏ در انتظار میلیون‏ها دلار معامله از هر نوع به سر می‏بردند.همچنین،به تدریج،رسانه‏ها در ایران‏ سعی در متقاعد کردن مردم درباره فواید«تجدد» و ایجاد نیازهای جدیدی که بتوانند رضایت‏ مصرف کنندگان دائمی را تأمین کند،کردند.

قبل از جنگ جهانی دوم ایران سیستم ملی پخش‏ امواج( lanoitaN gnitsacdaorB metsyS ) نداشت.اولین فرستنده رادیویی ایران در 1940 به‏ کار افتاد.برنامه‏های رادیو محدود به پخش عصرانه‏ بود که شامل سرود ملی،پیام‏های مهم دولتی، اخبار و مقداری موسیقی ایرانی و غربی بود.در اولین روزهای راه‏اندازی رادیو،بلندگوها و گیرنده‏های رادیویی در نقاط مختلف تهران نصب‏ شده بود.مردم پایتخت از این وسیله جدید و بی‏سابقه ارتباطی خیلی هیجان زده شده بودند. وقتی سرود ملی نواخته می‏شد مردم از جای خود بلند شده و بی‏حرکت می‏ایستادند.این یکی از نخستین سمبل‏های مدرن احساس ملی بود که‏ \*(امام)خمینی از سال‏های‏ 1940 میلادی درباره اثرات منفی‏ ارزش‏های غربی صحبت می‏کرد و اخطار می‏داد که رسانه‏ها ابزار تبلیغی امپریالیست‏های غربی‏ است که سعی در خراب کردن‏ ایران دارند.

\*ایران یک نمونه منحصر به فرد از کشورهای جهان سوم است که‏ از مدل توسعه و ارتباطات برای‏ شتاب دادن به پروسه‏ مدرنیزاسیون بهره گرفت.

از طریق رسانه الکترونی وارد شده از جهان پیشرفته‏ القا می‏شد.به تدریج،از رادیو در جهت کنترل‏ سیاسی،گسترش ایدئولوژی تجدد طلبی و آماده سازی ایرانیان برای رابطه استعماری جدیدی‏ که بعد از جنگ جهانی دوم مستحکمتر شده بود، بهره‏برداری شد.

در سال 1959 آخرین شاه ایران توسط یک‏ سرمایه‏دار بلند پرواز مورد ترغیب قرار گرفت تا اجازه تأسیس تلویزیون تجاری را صادر کند.او فرزند تاجر ثروتمندی بود که ثروتش را در اثر وارد کردن پپسی‏کولا از ایالات متحده به دست آورده‏ بود.اولین ایستگاه تلویزیونی تا زمانی که تجاری‏ بود و باعث توسعه بازار مصرف می‏شد،همانگونه‏ که در ایالات متحده بود،تا پنج سال معاف از مالیات می‏شد،خانواده‏ای که این فرستنده‏ تلویزیونی را در انحصار خود گرفته بود،کنترل‏ واردات بیشترین گیرنده‏های تلویزیونی و جواز واردات کلیه محصولات ACR در ایران را نیز در اختیار داشت.

تلویزیون به صورت ابزاری برای تشدید ارزش‏های غربی و مصرف کالاهای آن درآمد.این‏ وضعیت عمدتا به صورت تبلیغات برای‏ محصولات مصرفی جدید و جا انداختن طرز زندگی غربی‏ها به وسیله فیلم‏های آمریکایی و سریال‏های تلویزیونی مانند«من لوسی را دوست‏ دارم»و«بونانزا»نشان داده می‏شد.تلویزیون‏ خصوصی از استراتژی شاهنشاهی توسعه‏ سرمایه‏داری حمایت می‏کرد.پس از اندکی و با بررسی‏های به عمل آمده،این نگرانی به وجود آمد که فرقه مذهبی بهایی،تلویزیون را در انحصار خود درآورده است.بر این اساس،شاه تصمیم گرفت‏ که تلویزیون خصوصی را متوقف کرده و آنرا به‏ صورت تلویزیون حکومتی که هزینه‏ها و نیروهای‏ آن توسط دولت تأمین می‏گردد،درآورد.در سال‏ 1966 تلویزیون ملی ایران شروع به کار کرد و اولین‏ پیام آن البته از شاه بود و در هفته اول که برنامه به‏ صورت آزمایشی اجرا می‏شد،تصویری از مراسم‏ جشن تولد شاه به نمایش درآمد.رادیو و تلویزیون‏ با هم ادغام شد و رادیو تلویزیون ملی ایران شکل‏ گرفت.

مصرف گرایی هنوز در طی برنامه‏های تبلیغی‏ تشویق می‏شد،اما مهمتر از آن رادیو تلویزیون ملی‏ ایران سعی در حمایت از رژیم از طریق با شکوه‏ جلوه دادن پادشاهی،تأیید و حمایت کردن از تجدد،با تأکید بر ایدئولوژی مورد قبول دولت‏ می‏کرد.اخبار دربار پخش می‏شد و تاریخ 2500 ساله پادشاهی در هر جای ممکن جشن گرفته‏ می‏شد.این رسانه همچنین به طور مداوم دل‏ مشغولی بزرگ شاه را که مدرن کردن ایران همچون‏ دول غربی بود،تبلیغ می‏کرد.برنامه اخبار شبانه‏ با پخش تصاویری از سدها و ساختمان‏های جدید که سمبل‏های فیزیکی توسعه هستند شروع می‏شد.

به رادیو و تلویزیون بودجه قابل توجهی از طرف‏ دولت تعلق گرفت و لذا پوشش برنامه‏های آنها به‏ سرعت افزایش یافت.تعداد فرستنده‏های‏ تلویزیونی از 2 عدد در سال 1966 به 88 عدد در سال 1974 رسید.و پوشش آن از 1/2 میلیون نفر به 15 میلیون نفر اعم از شهری و روستایی رسید که‏ بیش از نیمی از جمعیت کشور بود.پوشش رادیویی‏ تقریبا جهانی بود(محمدی،1976)(7).در اواسط سال 1970«رادیو تلویزیون ملی ایران»به صورت‏ دومین فرستنده رادیو تلویزیونی آسیا بعد از فرستنده‏ KHN ژاپن درآمد.بنابراین،بیشترین جمعیت‏ کشور از این طریق به هم پیوستند.

دهکده‏های کوچک با مراکز شهری بزرگ به هم‏ متصل شده و پیام‏گیران ملی جدید را به وجود آوردند. هنوز در همان زمان،سطح سواد بخصوص‏ برای زنان پائین بود و مدارس ابتدایی کافی برای‏ جا دادن همه بچه‏های مدرسه‏ای وجود نداشت. انتشارات و مطبوعات به شدت سانسور می‏شد، به طوری که حق انتخاب کمی برای روزنامه‏های‏ خسته کننده و ملال‏آور آن زمان وجود داشت،و در نتیجه از تیراژ بسیار کمی برخوردار بودند.یکی از گزارشگران رادیو تلویزیونی در این‏باره چنین گفته‏ است که«اگر ایران به راه کنونی ادامه دهد اولین‏ ملتی در جهان خواهد بود که دارای تلویزیون ملی‏ گسترده،قبل از داشتن یک مطبوعات ملی گسترده‏ است».بنابراین،چنین به نظر می‏رسید که ایران با جهش از مراحل سوادآموزی و توسعه چاپ، مستقیما از فرهنگ سنتی به یک فرهنگ الکترونیک‏ رسیده است.

حتی با یک نگاه کوتاه به رسانه‏های جمعی ایران‏ در اواسط 1970 دیده می‏شود که مطالب مورد پخش از طریق رادیو تلویزیون و یا انتشارات‏ مختلف برای حفظ فرهنگ ملی و یا ارتقاء سطح‏ آموزش عمومی طراحی نشده است.بلکه بدون‏ اندک توجهی به نیازهای فوری و احتیاجات جامعه‏ ایرانی،برای ترویج جاذبه‏های گوناگون فرهنگ‏ غربی بوده و کاری نه بیشتر از سرگرمی برای‏ شنوندگان و مخاطبان خود انجام می‏دهند.یکی‏ از تحقیقات بین المللی سال 1975 نشان می‏دهد که از میان یازده کشور در حال توسعه مورد مطالعه‏ قرار گرفته،رادیو تلویزیون ملی ایران یکی از بزرگترین وارد کنندگان برنامه‏های تلویزیونی بوده‏ است که 78 درصد از کل محتوای تلویزیون را فیلم‏های سرگرم کننده غربی تشکیل می‏داده و بخش‏ برنامه‏های جدی در پایین‏ترین حد،فقط بیست و دو درصد از کل زمان پخش است.برنامه‏های‏ وارداتی شامل بارتا( atteraB )،سفر به ستارگان‏ ( ratS kerT )،مارکوس ولبی( sucram yblew )،تارزان( nazraT )و سریال«روزهای‏ زندگی»( syaD fo ruo seviL )بودند.وقتی‏ برنامه‏های وطنی(تولیدات ملی)پخش می‏شد بی‏نهایت طرفدار پیدا می‏کرد.اما بهرحال بیشتر برنامه‏های بومی به خاطر خود سانسوری و واقع گرایی،محبوب نبودند.به نظر می‏رسید که‏ دولت به اثرات فرهنگی وارد کردن بیش از حد برنامه‏های رسانه‏ای غربی که منعکس کننده نحوه‏ زندگی غربی،نقش جنسیت در جامعه،ارزش‏های‏ مصرفی و نظایر آن است بی‏توجه است.همچنین‏ علی رغم اینکه برای بسیاری از کشورهای در حال‏ توسعه جدال بسیار ارزانتر بودن خرید برنامه‏های‏ خارجی بجای تولید برنامه‏های داخلی از حقانیت‏ بیشتری برخوردار شد،بودجه عظیم رادیو تلویزیون ملی ایران چنین نتیجه‏ای را مورد تایید قرار نداد.چنین به نظر می‏رسد که برای رژیم،راه‏ امن‏تر،اجازه دادن به واردات انبوه برنامه‏های‏

سرگرم کننده غربی بود تا اینکه اجازه داده شود برنامه‏های احتمالا انتقادی ساخت داخل تولید گردد.(معتمد نژاد،1976)(8)

توسعه سریع بنگاه سخن‏پراکنی یکی از عناصر اساسی پروژه توسعه جاه‏طلبانه شاه بود.او کوشش‏ می‏کرد تا از رسانه‏های ارتباطی برای تبدیل جامعه‏ سنتی به یک جامعه مدرن کمک گیرد.ولی این‏ پروژه با شکست روبرو شد.زیرا پروسه مدرنیزه‏ کردن به حد کافی پیشرفت نکرده بود.استراتژی‏ مزبور به عنوان«تجدد کاذب»( -oduesP noitazinredom )توصیف گردید که در حقیقت‏ تمایل برای سطحی کردن تجدد بدون تغییرات‏ بنیادی عمیق‏تر که توسعه حقیقی بدان نیاز دارد، هست.برای مثال دولت از طریق رسانه‏های جمعی‏ درباره مدرنیزه کردن صحبت می‏کرد اما از تامین‏ بهداشت ملی و آموزشی مناسب عاجز بود.دولت‏ برای توسعه«رادیو تلویزیون ملی ایران»میلیون‏ها ریال هزینه می‏کرد اما مناطق وسیعی از کشور دارای‏ برق نبودند.بنابراین بسیاری از مردم روستایی،برق‏ تلویزیون‏ها و روشنایی خود را از طریق ژنراتورهای‏ قابل حمل کوچک تامین می‏کردند.دولت درباره‏ ارتقاء وضعیت شغلی افراد صحبت می‏کرد اما به‏ اتحادیه‏های کارگری اجازه فعالیت نمی‏داد. همچنین دانشگاه‏های بسیاری را تاسیس کرد اما اجازه تبادل اندیشه‏ها یا نوشتن آزادانه را نمی‏داد. نویسندگان،هنرمندان،خبرنگاران و گزارشگران‏ باید خود را با وضعیت غالب تجدد منطبق می‏کردند و هیچگونه انتقادی مورد تحمل قرار نمی‏گرفت. سیستم امنیتی ساواک(پلیس مخفی شاه)منتظر بود تا کوچکترین صدای مخالفی بلند شود.سرکوب‏ و قلع و قمع شدید سیاسی از هرگونه مشارکت‏ مردمی و مباحث مربوط به نیازهای اجتماعی،که‏ قلب توسعه سیاسی است،جلوگیری می‏کرد.

افراد طبقه متوسط به علت فقدان مشارکت‏ سیاسی و نبودن آزادی فرهنگی احساس بی‏ثمر بودن‏ می‏کردند که خود باعث اجازه دادن به ورود برنامه‏های تلویزیونی آمریکایی و جلوگیری از برنامه‏های خوب،انتقادی و داخلی شده بود.آنها از اینکه می‏دیدند سیاست‏های دولتی در سیستم‏ قضایی،آموزشی و رسانه‏ای مداخله می‏کند و تجربیات حرفه‏ای و استقلال را مورد تحقیر قرار می‏دهد احساس بی‏ثمر بودن می‏کردند.آنها فشار تورم افسار گسیخته سال‏های 1970 میلادی را حس می‏کردند که قیمت خانه و ماشین به طور ناگهانی بالا رفت و می‏دیدند که متخصصان‏ خارجی به ایرانیان با مهارت‏های مشابه ترجیح داده‏ می‏شوند.

طبقه متوسط سنتی،بخصوص تجار بازار و روحانیت،توسط این نوع از توسعه غربی تهدید می‏شدند.موقعیت اقتصادی بازاریان توسط شرکت‏های چند ملیتی و خدمات کشاورزی در حال‏ تخریب بود و اقتدار اجتماعی روحانیت به وسیله‏ آموزش‏های مخالف دین و نیز رسانه‏ها تهدید می‏شد.آنها همچنین نگران اثرات ارزش‏های‏ غربی بر روی ساختار جامعه ایرانی بودند.به عنوان‏ مثال،روش ملاقات دختر و پسر و ازدواج آنطور که در برنامه‏های وارداتی غربی نشان داده می‏شد کاملا با سنت ازدواج اسلامی در تضاد بود که در آن‏ والدین نقش بسیار مهمی در انتخاب زوج مناسب‏ داشته و ملاقات از هر نوع بدون حضور یکی از وابستگان مجاز نیست.(امام)خمینی از سال‏های‏ 1940 میلادی درباره اثرات منفی ارزش‏های غربی‏ صحبت می‏کرد و اخطار می‏داد که رسانه‏ها ابزار تبلیغی امپریالیست‏های غربی است که سعی در خراب کردن ایران دارند.برخی از رهبران مذهبی‏ مردم را از تماشای تلویزیون منع کردند و برخی‏ دیگر اعلام کردند که داشتن تلویزیون یک عمل گناه آلود است.شهر قم،که مانند واتیکان برای‏ مسلمانان شیعه است.عملا در طول رژیم شاه، تلویزیون را تحریم کرد.

از سال 1976 میلادی،با استفاده از سیاست‏ حقوق بشر کارتر،هم مخالفان مذهبی و هم‏ مخالفان غیر مذهبی شروع به بهره‏برداری از انواع‏ رسانه‏های کوچک برای رساندن صدای مخالفت‏ خود با رژیم کردند.گروه‏های حرفه‏ای مانند وکلا و نویسندگان«نامه‏های سرگشاده»به شاه نوشتند و درخواست پایان دادن رژیم به دخالت در تصویب‏ قوانین و اعطای آزادی بیشتر را بیان کردند.مخالفان‏ مذهبی نیز شروع به حرکت کردند و یک سیستم‏ ارتباطی کاملا مستقل از رسانه‏های رادیو و تلویزیون دولتی برای سیاسی کردن مردم ایجاد کرد.رهبران مذهبی از شبکه ملی مساجد و بازار برای تبلیغ هویت اسلامی علیه غربی‏زدگی وابسته‏ شاه استفاده کردند.هنگامی که(امام)خمینی شهر کوچک(نجف)محل تبعیدش در عراق را به مقصد حومه پاریس در سال 1977 ترک کرد،مورد توجه‏ شدید رسانه‏های غربی قرار گرفت.همچنین شبکه‏ مذهبی،سخنان او را از طریق خطوط بین المللی‏ تلفن به تهران منتقل کرده و در عرض چند ساعت‏ هزاران کاست صوتی از صدای او در خیابان‏های‏ پایتخت قابل دسترسی بود و به سایر شهرها و روستاها برای شنیدن همگان برده می‏شد،که خود به یک منبر جدید الکترونی بین المللی تبدیل شده‏ بود.این شیوه عمل،در یک فرهنگی که هنوز شدیدا شفاهی بود،و در جایی که روحانیت نفوذ اجتماعی زیادی داشته و به ارشاد مردم معمولی در مساجد عادت داشت،شیوه بسیار قوی است. (سربرنی-محمدی و محمدی،1994(9).

حرکت مردمی علیه شاه آغاز به رشد کرد و زمانی که تظاهر کنندگان به خاطر شدت عمل رژیم‏ کشته شدند،روش سوگواری اسلامی در برگزاری‏ هفتم و چهلم به تظاهرات ریتم مذهبی داد.به‏ تدریج گروه‏های سیاسی،کمونیست، سوسیالیست،ناسیونالیست و دموکرات که از طرف رژیم ممنوع شده بودند،بروشورهای زیادی‏ را به شکل فتوکپی که حاوی تحلیل‏ها، درخواست‏های سیاسی و نحوه برگزاری و سازماندهی تظاهرات بود را مورد توزیع قرار دادند. بنابراین رسانه‏های کوچک،بخصوص کاست‏های‏ صوتی و اعلامیه‏ها و بروشورها به شکل بسیار مؤثری در جنبش عمومی ایرانیان مورد استفاده‏ قرار گرفتند.این رسانه‏های کوچک بسیار جالب‏ توجه‏اند زیرا بسیار آسان تولید می‏شوند و در نتیجه‏ برای هر رژیمی جلوگیری از گردش آنها بسیار مشکل است.وقتی نیروی نظامی در نوامبر 1978 سعی کرد تا نظم را برقرار کند و«رادیو تلویزیون‏ ملی ایران»را تحت سلطه خود درآورد،پرسنل آن‏ دست به اعتصاب زدند و لذا رادیو و تلویزیون برای‏ مدت سه ماه توسط نیروی نظامی اداره می‏شد و در همان هنگام حرفه‏ای‏ها دست به تولید روزنامه‏های‏ زیرزمینی(شبنامه)برای مقابله با خبرهای رژیم و افشای آنها زدند.

بنابراین ترکیبی از قدرت مذهبی و رسانه‏های‏ کوچک باعث به حرکت درآوردن تعدادی از بزرگترین تظاهرات در تاریخ اخیر شده که‏ گروههای سنتی و مدرن با یکدیگر علیه مدل توسعه‏ غربی شاه متحد گشته که این حرکت با ترکیبی از نارضایتی اقتصادی،سرخوردگی سیاسی و فرهنگی تحت یک شعار واحد«مرگ بر شاه» جلوه‏گر شده بود.در ژانویه 1979 شاه به تعطیلاتی‏ رفت که هرگز بازنگشت و در فوریه همان سال، آیت الله خمینی جمهوری اسلامی ایران را تأسیس‏ کرد.

نتیجه گیری

مدل‏های توسعه و ارتباطات از درج زمینه‏های‏ فرهنگی متفاوت تاریخی جوامع جهان سوم عاجز مانده‏اند.همانطور که در مورد ایران اجرا شد و باعث شد که غرب را به خانه‏های ایرانیان بیاورد و به ایرانیان اجازه دهد خود را با غربی‏ها،از نظر وخامت و اوضاع اقتصادی،سرخوردگی سیاسی‏ و ناکامی‏های موجود فرهنگی مقایسه کنند.این‏ مدل از توسعه نتوانست توسعه سیاسی را مورد توجه و حمایت قرار دهد.بالاتر از آن حتی نتوانست‏ مسایلی از قبیل برابری،عدالت،آزادی،حقوق‏ انسانی و حتی شادی و خوشی را تأمین کند.در مورد ایران،پروسه ارتباطات و توسعه،نظری را ارایه کرد که مدال‏های زندگی و اخلاق غربی به‏ عنوان تنها مدال‏های ارزشمند مورد توصیه‏ قرار گرفته،تا مورد تقلید ایرانیان قرار گیرند ولی‏ فرهنگ بومی ایرانی چیز کمی برای ارایه دارد.این‏ پروسه نه تنها شکاف‏های عمیقی از نظر وضعیت‏ زندگی و ثروت بین نخبگان شهری و روستائیان‏ فقیر انداخت که همچنین حس عمیقی از حقارت‏ فرهنگی نیز ایجاد کرد،که روحانیت از آن به طور مؤثری برای به حرکت درآوردن مردم علیه رژیم‏ استفاده کرد. فرانتس فانون(1967)تصویر روشنی از اثرات‏ محصولات فرهنگی غرب بر روی مردم جهان سوم‏ ارایه می‏کند.وی چنین می‏گوید:

«جوانان در فرصت‏های اوقات فراغت همان‏ چیزهایی را دارند که برای جوانان در کشورهای‏ سرمایه‏داری طراحی شده است:کتاب‏های‏ کارآگاهی،ماشین‏های سکه‏ای،عکس‏های‏ سکسی،ادبیات مستهجن جنسی،فیلم‏هایی که‏ برای زیر شانزده سال ممنوع است و بالاتر از همه‏ اینها الکل.در غرب،کانون خانواده،اثرات‏ آموزش و پرورش و تا اندازه‏ای استاندارد بالای‏ زندگی برای طبقه کارگر،کم و بیش حمایتی موثر بر علیه عملکرد مضر این سرگرمی‏ها به وجود می‏آورد.اما در یک کشور آفریقایی،در جایی که‏ رشد فکری نابرابر است،در جایی که برخورد خشن دو جهان دیگر(جهان اول و جهان دوم)به‏ طور قابل ملاحظه‏ای سنت‏های باستانی را زیر سؤال قرار داده و بینش افراد را از مسایل اصلی به‏ دور افکنده است،تأثیرپذیری و حساسیت جوانان‏ آفریقایی تحت اختیار حملات مختلفی است که‏ توسط طبیعت فرهنگ اروپایی بر آنها تحمیل‏ می‏شود،قرار دارد.»(10)

گرچه این مطلب درباره زمینه فرهنگی متفاوتی‏ گفته شده است،ولی می‏تواند در مورد ایران نیز صادق باشد.استراتژی توسعه در ایران در حال‏ تخریب بسیاری از مبانی هویت فرهنگی و ارزش‏های سنتی جامعه ایرانی بود.تغییر سریع از خودکفایی در مقیاس کوچک به تولید کالا برای‏ بازار،بی‏توجهی به راههای مشارکت سیاسی، جلوگیری از بیان نظرات فردی و توسعه فرهنگ‏ بومی باعث از بین رفتن هماهنگی و آرامش زندگی‏ فرهنگی شد.پروسه توسعه،بنا به تعریفی که دارد، باعث بهم ریختن روش زندگی گذشته گردید،اما در غرب پروسه فوق همگام با مبانی ارزشی و روش‏های فرهنگی آن جوامع رشد کرده بود.

در ایران مانند بسیاری از نقاط در حال توسعه‏ جهان،غربزدگی تقلیدی جای توسعه را گرفت، یک کپی‏برداری از عناصر سطحی غرب مدرن بدون‏ تغییرات ریشه‏ای سیاسی و اجتماعی مورد لزوم‏ صورت یافت.وابستگی اقتصادی مانند آنچه که در گسترده صنایع مونتاژ،که صرفا تکنولوژی مصرفی‏ تولید شده در جاهای دیگر را سرهم می‏کند و بنابراین کمکی به رشد اقتصادی مستقل نمی‏کند، توسط وابستگی فرهنگی حمایت می‏شد و در آن‏ رسانه‏های جمعی،اخبار و برنامه‏های سرگرم کننده‏ فرهنگی را پخش می‏کرد که بیشتر در راستای‏ بازارهای ملل غربی یا احتیاجات رژیم تا عادات‏ فرهنگی مردم ایران،قرار داشت.

ایران یک نمونه منحصر به فرد از کشورهای‏ جهان سوم است که از مدل توسعه و ارتباطات برای‏ شتاب دادن به پروسه مدرنیزاسیون بهره گرفت و \*مسایل مطرح شده در انقلاب‏ شامل شعارهایی علیه غربزدگی‏ و مصرف‏گرایی و تأکید بر ایده‏ خودگردانی است که در شعار«نه‏ شرقی،نه غربی،فقط اسلامی» نهفته بود.

این مدل منجر به شکست شد.ارتباطات می‏تواند به مردم در یافتن معیارهای جدید و هماهنگ در یک‏ مرحله از گذار کمک کند،اما در مورد ایران،تأثیر کاملا معکوسی داشت.

تجربه ایران مدل«قدرت رسانه در قدرت‏ تأثیرگذاری ارتباطات»نهفته است را زیر سؤال برد. شاه می‏توانست تمام رسانه‏ها را کنترل کند اما نمی‏توانست«حقانیت سیاسی»( lacitiloP ycamitigeL )ایجاد کند.ایرانیان می‏توانستند تماشاگر تعداد زیادی از برنامه‏های آمریکایی باشند اما هنوز ارزش‏های خودی را ترجیح دهند.بنابراین‏ هم مدل توسعه و هم مدل ارتباطات که پیشنهاد می‏کردند که رسانه‏ها می‏توانند چنان نقش مهم و مثبتی در اقتصاد و توسعه سیاسی ایفا کنند،و مدل‏ «امپریالیسم فرهنگی»که اعلام کرده بود که رسانه‏ها انتقال دهنده ارزش‏های غربی بوده و فرهنگ‏های‏ جهان سوم را فراخواهند گرفت،همانگونه که‏ تجربه ایران نشان داد،کاملا مدل‏های«یک بعدی» ( lanoitnemid-enO )هستند.

مسایل مطرح شده در انقلاب شامل شعارهایی‏ علیه غربزدگی و مصرف‏گرایی و تأکید بر ایده‏ خودگردانی است که در شعار«نه شرقی،نه غربی، فقط اسلامی»نهفته بود.تراژدی ایران این است که‏ گرچه هویت فرهنگی ممکن است که یک حرکت‏ پرجاذبه و مهم علیه قدرتهای غربگرایی باشد،اما به تنهایی تضمینی برای ارزش‏های اجتماعی‏ پیشرفته مانند آزادی و عدالت که از خواست‏های‏ بنیادی حرکت مردمی است،نیست.جمهوری‏ اسلامی وارث مقدار زیادی از مشکلات قدیمی‏ است که شاه آنها را حل نکرد.تحلیل وضعیت‏ جهانی که در آن،مسأله مدرنیزه کردن ایران و سپس‏ مقاومت مردمی که جایگزین آن گردید،به روشن‏ شدن معضل عمیق سیاسی اقتصادی و توسعه‏ فرهنگی که ملل جهان سوم با آن مواجهند کمک‏ می‏کند.

(1)-دکتر علی محمدی،استاد برجسته علوم ارتباطات در دانشگاه ناتینگهام ترنت در انگلستان می‏باشد.وی دارای‏ کتاب‏های متعددی است که از جمله آنها«رسانه‏های کوچک‏ و انقلاب بزرگ»و«جهانی شدن یا استعمار جدید»و«جهانی‏ شدن و اسلام»است که دو کتاب اخیر در سال 2002 در لندن‏ به چاپ رسانده شده‏اند.

(2)-دکتر حسن بشیر،استاد آکادمی اکسفورد برای تحصیلات‏ عالی،اکسفورد،در انگلستان می‏باشد.

(3)- mwabsboH , .E )1989( egA fo eripme , weN kroy , egatniV , .P 27.

(4)- sirraH , .N )1987( ehT dne fo eht drihT dlroW , xeselddiM , .niugneP

(5)-اصطلاح augniL acnarF به کسانی که زبان دوم آنان‏ انگلیسی یا فرانسه بوده و به غرب و فرهنگ غربی متمایل باشند اطلاق می‏شود.

(6)- knilemaH , .J.C )1983( ecnaniF dna noitamrofnI , doowroN , JN , .xelbA

(7)- idammahoM , .A )1976( -tnempoleveD troppus noitacinummoC dna lanoitcurtsnI gninraeL sretneC rof laruR saerA ni .narI dehsilbupnU larotcod noitatressid , aibmuloC .yticrevinU

(8)- dajeN-dematoM , .K )1979( noitacinummoC dna noitazinretseW , narheT , egelloC fo ssaM .noitacinummoC

(9)- idammahoM-ynreberS , dna.A idammahoM , .a )1994( llamS aideM , giB noituloveR : snoitacinummoC , erutluC dna eht nainarI noituloveR , silopaenniM , ytisrevinU fo .atosenniM

(10)- nonaF , .F )1967( ehT dehcterW fo eht htraE , xeselddiM , niugneP , .P 157-158.